أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

 مطلب مرحوم شیخ و دلیلى كه آوردند راجع به مسئله تدبیر عقل مستقل و استناد این افاعیل به یك عقل مدیر و مدبر، این مسئله، مطلب قابل توجهى است. و عرض شد كه اشكالى كه مرحوم علامه در این‌جا فرمودند بر این‌كه بالاخره این اختلافات باید یك منشأ مادى داشته باشد، زیرا استناد ارتباط بین آن عقل مدیر و مدبر با انواع و با آن مصادیق نوعیه تحت طبیعت خود، این به یك منوال و به یك شكل خواهد بود، زیرا آن حقیقت طبیعیه و نوعیه، قابل تشكیك نیست در این‌جا عرض شد كه این مطلب به نظر غیر موجه مى‌نماید، زیرا آن عقلى كه خود مدیر و مدبر و منجز مصادیق نوعیه هست، همان عقل كیفیت خصوصیت آن مصادیق را كه در تحت این حقیقت نوعیه هستند، خود او تدبیر مى‌كند و دیگر نیازى به تخصیص نیست، مضافاً كه همین اشكال را در خود تخصیص هم ما انجام دادیم، گفتیم كه خود مخصص‌ها هم باید در تحت یك عقل مستقل باشند و هلم جرّا ویتسلسل.

 زیرا خود اختلاف در تخصص‌ها، خود آن اختلافشان آن هم باز خودش برگشتش به اختلاف در آن حقیقت، آن طبیعت نوعیه است، زیرا خود مخصص‌ها هم داراى طبیعت نوعیه هستند، هزاران مخصص وجود دارد تا این‌كه یك مثال خارجی این صورت خارجی پیدا بكند و همان‌ها همه با همدیگر اختلاف دارند.

 این مسئله به نظر مى‌رسد كه ناشى از یك برداشتى است كه قبلًا ما در این مورد صحبت كردیم، و آن این‌كه در كیفیت استناد حقائق خارجیه ـ به خصوص این قضیه خیلى در مصادیق مادى در عالم ملك و شهادت محسوس و مشخص است ـ به حقائق عالم ربوبى كه عوالم مجرد و عوالم غیبى است یك اختلاف در توجیهى قبلًا عرض شد، با آنچه را كه مرحوم علامه رحمة الله علیه ایشان ذكر مى‌كنند. اگر یادتان باشد در باب كیفیت معجزات انبیاء و اولوالعزم، البته اولوالعزم نه منظور انبیا و مرسلین هستند، بلكه هر كسى كه داراى عزم و داراى مرتبه عزم یعنى انشاء باشد، مرتبه اراده را عزم مى‌گویند، عزیمت یعنى انشاء، عزائم یعنى آنچه را كه جنبه تاثیر دارند و جنبه انشائى دارد.

 مى‌خواهم بگویم این‌ها همه به هم مربوط هست، این مباحث با همدیگر ارتباط دارد، این‌ها را اگر ما در این جا دقت كنیم در آن مسائل هم ما مى‌توانیم به نكته‌هائى برسیم.

 مرحوم علامه در باب اعجاز وقتى كه اشكال به خَرق عادت در مرتبه علیت را ایشان مطرح مى‌كنند كه نظام عالم براساس قاعده علیت است، هر چیزى كه در عالم تحقق پیدا مى‌كند حالا چه مادیین، چه غیر مادیین تفاوت نمى‌كند، براساس حقیقت علیت است و حقیقت علیت در همه عوالم ربوبى و ماده و شهادت حاكم و سارى و جارى است، بدون هیچ‌گونه استثنائى، اصلًا استثناء معنا ندارد، گُتره و صُدفه و تصادف و طَفره در عالم محال است و هر معلولى زائیده علت است و هر چیزى كه ظهور خارجى پیدا بكند، بر آن عنوان معلولیت صادق است، هر چیزى كه جنبه خارجى پیدا بكند، چه از مجردات و چه از مادیات، هر چیزى و هر معلولى لازمه‌اش علت است، بدون علت معنا ندارد كه معلول تحقق خارجى پیدا كند.

 بنابراین این قضیه نقض می‌شود، البته یك نقض ابتدائی، به مسئله اعجاز انبیاء، حضرت موسی كه آن عصا كه چوب است را تبدیل به اژدها كه حیوان است می‌كند، خب این قاعده علیت در این‌جا نقص پیدا می‌كند، اگر بخواهد این چوب تبدیل به یك حیوان بشود سالیان سال لازم دارد تا این‌كه مراتبی را طی كند، مسائلی را طی كند، از این انواع طبیعیه و طبعیه عبور كند، از جمادی به نباتی و از نباتی به حیوان و همین‌طور تا این‌كه پس از گذشت سال‌های سال بلكه این تبدیل به یك حَیةٌ تَسْعی بشود، ... فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعي طه، ٢٠ نایستاده بود، تسعی، راه می‌رفت.

 بله؟ همین‌طور بلند مى‌شد راه مى‌رفت و اوّل خود حضرت موسى را ترساند، گفتش كه ... لا تَخَفْ ... طه، ٢١ وقتى كه عصا را انداخت و خودش ترسید و این ترسش هم خودش حكایت از یك مرتبه نقصان است كه آن جنبه ارادى را در مرتبه ابتداء دیده بود نه در مرتبه بقاء، اگر در مرتبه استمرار آن جنبه ارادى را مشاهده مى‌كرد دیگر كسى كه از فعل خودش نمى‌ترسد، كسى از فعل خودش خائف كه نیست، منتهى چون این جنبه بقاء خودش را فقط در جنبه حدوث مشاهده كرده بود،، فرار كرد و رفت!، خدا گفت كجا درمى‌روى بابا آبروى ما را بردى، الان مى‌روى پیش فرعون مى‌گوید این كه مار درست مى‌كند اوّل خودش از قصر مى‌زند بیرون! كه نكند این مار بیاید خلاصه سراغش، بایست بابا، بایست بابا، همه چیز دست خودت است، بیا بگیرش و گرفت دید دوباره همان عصا شد.

 یك دفعه من در استانبول بودم، آن‌جا موزه‌اى هست ـ خیلى وقت پیش ـ بعد ما رفته بودیم آنجا یك جایى بود مخصوص یك چیزهایى، حالا راست و دروغش را ما نمى‌دانیم، عمامه حضرت یوسف آنجا بود، شمشیر زبیر، حال شاید به قدمتش مى‌خورد ولى یك چیز نتراشیده نخراشیده‌اى بود كه به قیافه زبیر هم مى‌خورد! یا مثلًا شمشیر عثمان، یك شمشیر قوزى، این‌قدرى [كوچك‌] معلوم نبود چاقو بود، چاقو میوه‌خوری بود یا شمشیر یا قمه بود.

 چیزهایى بود، از جمله عصاى حضرت موسى، والله آن چیزى كه ما دیدیم یك چیز اینقدرى كج و كوله بود و بهش نمى‌خورد اژدها بشود، این كه دارد فَإِذا هِي حَيةٌ تَسْعى آخر این [اژدها] كجایش به این چوب اینقدرى مى خورد، با آن فقط مى‌توانست كه پشه را دور كند، به ... أَهُشُّ بِها عَلى غَنَمِي ... طه، ١٨ مى‌خورد ولى به ... فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعى طه، ٢٠ نمى‌خورد، حالا على كل حال، خب دیگر یك مزاحى هم بكنیم. بله چیزهایى بود كه نمى‌دانم، مثلا لباس امام حسین در روز عاشورا و خیلى چیزها بود، اجازه عكس هم نمى‌دادند، همین‌طور رد مى‌شدیم، لباس و جبه حضرت زهراء و لباسهاى دیگران مثل ام المؤمنین و از این‌جور مطالب.

 خلاصه یك همچین چیزى بود، عمامه یوسف و بعد این عصاى موسى، الله العالم، چه مى‌دانیم كه اگر قرار به اعجاز است همین چوب این قدرى نى قلیان هم تبدیل به حَیةٌ تَسْعى مى‌شود، حالا البته راجع به این مسئله هم خب ما حرف داریم، توجه كردید؟

 خب این راهى را باید طى كند، سالیان سال باید راه طى كند، تا بعد تبدیل به آن بشود، مرحوم علامه در این‌جا یك جوابى دارند ایشان مى‌فرمایند كه نه مسئله علیت در این‌جا خرق نشده، بلكه علیت به جاى خودش است مسئله این است كه این فاصله زمانى برداشته مى‌شود، یعنى آن اراده ولى مى‌آید همین سلسله علیت را در عالم طبع ایجاد مى‌كند، آن چوب را تبدیل به نبات مى‌كند، نبات را تبدیل به حیوان مى‌كند، حیوان را نمى‌دانم چه كار مى‌كند تا مى‌رسد به این‌جا، زمان را در این‌جا برمى‌دارد. ولى اصل آن مراتب علیت و معلولیت این به حال خودش همین‌طور باقی است، یك دفعه نگاه می‌كنی شما در عرض یك ثانیه می‌بینید شد حَیةٌ تَسْعی امّا این در عرض یك ثانیه چه‌ها بر سرش رفته كه دیگر خبر نداری!

 مثل این‌كه اگر یك قضیه‌اى اتفاق بیفتد، بعد فیلمبردارى كنند و بعد حالا بگویند چه شده، این فیلم را دوباره مى‌گذارند از عقب بیاید و سرعتش را هم كم مى‌كنند و این یواش یواش مشهود بر این است كه فرض كنید كه در این دعوائى كه اتفاق افتاده، مثلًا مقصر كى بوده، كى زده، كى خورده و فلان، این هم همین‌طور، اگر یك شخصى بیاید بنابر مبناى مرحوم علامه این فیلم را باز كند، این دوران را خواهد دید، این زمان‌هایى كه بر این عصا وَ ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ يا مُوسى طه، ١٧ را خواهد دید، كه این ما تِلْكَ بِیمِینِكَ یا مُوسى تبدیل مى‌شود به چه و چه و سرانجام به این حَیةٌ تَسْعى مى‌رسد، به این كیفیت، پس بنابراین این جا خرق تحقق پیدا نكرده و قاعده علیت هم در این جا نقض نشده است.[[1]](#footnote-1)

 این مطلبى كه ایشان نقل مى‌كنند، در آنجا عرض بنده این بود كه اولًا این مطلبى را كه شما به این كیفیت بیان مى‌كنید این خودش دلیل مى‌خواهد، به چه دلیلى این اعجاز پیغمبر را شما به این گونه توجیه مى‌كنید؟ این یك مسئله، مسئله خارجى است، در مسئله خارجى كه انسان نمى‌تواند توجیه كند، یعنى یك مسئله اعتبارى نیست كه شما بخواهید این‌جورى اعتبار كنید یا این قسم اعتبار بكنید، یك قضیه‌اى است كه در خارج اتفاق افتاده، این قضیه هم به اراده شخص صاحب عزیمت بوده، صاحب اراده بوده، آیا شما در دل آن صاحب عزیمت بودید كه او چه كرده؟ وقتى كه نبودید از كجا توجیه مى‌كنید؟ بالاخره توجیه دلیل مى‌خواهد، فرض كنید كه یك كتابى از یك جا رفته یك جاى دیگر، بسیار خب این كتاب الان دست من است یك دفعه شما این كتاب را در آن اتاق می‌بینید، اتفاق می‌افتد. خب در این صورت شما می‌گویید كه بله، یك شخصی كه دارای قدرت است، از این در خارج كرده برده داخل آن‌جا این‌قدر سریع بوده كه چشم نتوانسته این را عكس‌برداری كند و این سرعتش به اندازه فرض كنید كه سرعت نور، یا كمتر است، چشم كه دیگر سرعت نور را نمی‌تواند ببیند دیگر، یك دفعه شما این كتاب را در آنجا دیدید خب این یكی.

 من مى‌گویم نخیر آقا، ممكن است این‌طور بوده، این شخص آمده دیوار را باز كرده این كتاب را برده در آن‌جا این هم مى‌شود، از كجا معلوم است شما گفتید این راه به این كیفیت طى شده؟ این دلیل مى‌خواهد، چون احتمال دیگر براى تحقق این كتاب در آن‌جا هم وجود دارد.

 یك راه دیگر هم ممكن است، كه شخص آمده اصلًا فاصله مكانى به این كتاب نداده، یعنى حركت كمى در این‌جا انجام نگرفته، بلكه در این‌جا به اعدام و ایجاد تحقق پیدا كرده، این كتاب در این‌جا معدوم شده و بعد در آنجا دوباره خلق شده!

 در قضیه تخت حضرت بلقیس و حضرت سلیمان قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ النمل، ٤٠، یك دفعه نگاه كرد این‌جاست، یعنى آن چیز را یك دفعه در آن‌جا از نقطه نظر صورت مادى اعدام مى‌كند، نه اینكه فناء، اعدام، و بعد همان حقیقت مثالى او در این‌جا تحقق ملكى پیدا مى‌كند و تحقق مادى پیدا مى‌كند، یعنى در این جا مسافتى طى نشده، چون اگر مسافت طى شود باید این مسافت در این زمان طى شود، یك دستگاهى اگر قرار باشد بیاورید، الان یك دستگاهى اگر اختراع بشود، ببرند در بیت المَقدَس (حضرت سلیمان كجا بود؟ همان جاها بود دیگر) اگر ببرند آن‌جا، و بعد هم این دستگاه بتواند قضایای آن زمان را دوباره یك بازنگری كند و برگرداند، این دستگاه باید بتواند قضیه تخت بلقیس را به ما نشان بدهد، بالاخره این تخت بلقیس از یمن بلند شده، از كجا بوده؟ از صنعاء بلند شده آمده آنجا، آمده در این‌جا دیگر، این قضیه در فضا و در زمان اتفاق افتاده، منتهی در یك ثانیه، خیلی خب یك ثانیه، اصلًا ما می‌گوییم نیم ثانیه، یك دهم ثانیه، هر زمانی كه شما بگویید، بالاخره در زمان اتفاق افتاد، این كه می‌گویید در زمان اتفاق افتاد پس بنابراین این وجود خارجی دارد، وجود خارجی از بین نمی‌رود، الان باید این را بتواند نشان بدهد، باید بتواند الان این جریانی كه رفته نشان بدهد، در حالتی كه اصلًا یك همچنین مسائلی نیست.

 خب این به چه كیفیت بوده؟ توجه كردید؟ حالا ما كار نداریم این چه قسمى انجام شده، اشكال ما به مرحوم علامه این است شما یكى از احتمالات را در این‌جا مطرح كرده‌اید، احتمال این كه این تبدل انواع خارجى به صورت سریع توسط اراده صاحب عزیمت و اراده ولى در این‌جا انجام گرفته باشد، این یكى از احتمالات است.

 احتمال دوّم اصلا چیز دیگر است، حالا غیر از این‌كه در خود همین [احتمال ایشان‌] اشكال وارد مى‌شود، اشكالى كه به این قضیه وارد مى‌شود این است كه در این‌جا هم باز خرق قاعده علیت شده، قاعده علیت این است كه بر حسب ظاهر این تبدیل به این بشود، این تبدیل بشود در فاصله معین و در زمان معین و مكان معین، این قاعده علیت است، حالا شما یك علت پیدا بكنید كه خود همین سلسله انتظام را به هم بریزد، خب این همان خرق علیت است، چون علیت، علیت آن حقیقت خارجیه‌اى است، چون نظام، نظام علت و معلول مگر نیست؟ نظام علت و معلول اقتضا مى‌كند این حقیقت خارجیه بر اساس انتظام مشخص، و براساس اداره و تدبیر معین سال و ماه و دوازده ماه و شمس و قمر و كواكب و افلاك و همین نظامی كه الان هست، این تبدل انواع انجام بشود و بعد به یك نقطه برسد، این قاعده نظام است.

 حالا اگر یك اراده‌اى بیاید در همین نظام سرعت ببخشد، باز همین خرق قاعده علیت است باز تفاوتى نكرد، به صرف این‌كه تبدل انواع در خارج تحقق پیدا مى‌كند، شما نمى‌توانید توجیه كنید كه قاعده علیت در این‌جا خرق نشده، چون علیتى كه مورد نظر آقایان هست، علیتى است كه براساس وجود نظام عالم آن علیت تحقق پیدا بكند، و شما از آن خارج شدید، قاعده علیت این است كه كسى كه بخواهد برود روى آب برود پایین، وزن مخصوص انسان از آب بیشتر است لذا مى‌رود پایین، حالا اگر یك كسى آمد خودش را روى آب نگه داشت و روى آب راه رفت خب این خرق قاعده علیت است، ممكن است بگوید نه در این‌جا یا آب سفت شده، كه آب كه سفت نمى‌شود آب شل است دیگر نگاه بكنید، همین كه یك شخصى روى آب راه مى‌رفت شما از كف پایش یك مشت آب بردارى مى‌بینى با آب فرق نمى‌كند، این یخ نیست، سنگ نشده، آب، آب است. یا وزن مخصوص خودش را در این جا به اندازه وزن مخصوص آب قرار داده و در هر دو خرق قاعده علیت است، هیچ فرقى نمى‌كند، یا این‌كه اصلا مطلب یك چیز دیگر است كه آن خیلى بدتر است.

 امّا از نقطه نظر همین ظاهر هر تغییر و تبدلى كه پیدا بشود در همین قاعده و نظام منتظم این عالم آن خرق قاعده علیت است فرقى نمى‌كند، اشكال برطرف نمى‌شود، با این توجیه شما كه در این‌جا انواع در خارج به صورت سریع انجام شدند، اشكال اوّل این است كه از كجا شما یك همچین حرفى ادعا مى‌كنید خب این نیاز به دلیل دارد، خود شما این كار را كردید، یكى مى‌گوید بله، من كه این مطلب را می‌گویم خودم امتحان كردم و خودم این كار را كردم و الان دارم می‌گویم، می‌گوییم بسیار خوب وقتی شما كردید خب بسیار خب شاید او این كار را نكرده. شاید یكی دیگر كه از شما قوی‌تر است، از شما اراده‌اش قوی‌تر است این كار را كرده باشد.

 ما در مورد طى الارض مگر نداریم، یكى طى الارض مى‌كند از این‌جا تا طهران یك ربع، یكى طى الارض مى‌كند پنج دقیقه، یكى هم طى الارض مى‌كند یك دقیقه و یكى هم یك ثانیه كه این‌ها همه شدت و ضعف دارد، برحسب در اختیار گرفتن قوانین طبیعى و غلبه بر آن قوانین طبیعى این مراحل مختلفى دارد و آن حالى كه شخص در خودش ایجاد مى‌كند فرق مى‌كند، كه چه نوعى از این كیفیت‌ها را به اصطلاح داشته باشد، این هم همین‌طور است.

 شما آیا از حضرت نوح چنین مطلبى را سراغ دارید؟ خب ائمه هم از این كارها گاهى مى‌كردند، یا به طور كلى راجع به حضرت عیسى إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً المائدة، ١١٠، از كجا یك همچنین مسئله‌اى سراغ دارید؟ این یك مطلب.

 مطلب دوّم این‌كه قاعده علیت به غیر از این هم پاسخ داده مى‌شود كه خرق نمى‌شود، قاعده علیت این است كه یك چیزى بدون علت در خارج انجام بگیرد، خب این‌كه در این‌جا [بدلیل علت‌] انجام مى‌گیرد، وقتى كه یك ولیى مى‌آید مثل حضرت موسى و این چوب را تبدیل به حیه مى‌كند، خب علیت در این‌جا انجام گرفته و او دارد این كار را انجام مى‌دهد، نیاز ندارد به اینكه ما یك راه طولانى را برویم، بگوییم كه در این‌جا تبدل انواع شده شده شده تا رسیده به حَیةٌ تَسْعی. بلكه از همان اوّل او اراده مى‌كند و این تبدیل به حیه مى‌شود خب این هم علت است دیگر پس چه است؟ این هم همین علت است.

 آنچه كه در این‌جا باید به فكر آن بود، و نسبت به خَرق و عدم خَرق آن فكر كرد این است كه آیا نزول این حقیقت متشخص و متعین خارجی كه حَیةٌ تَسْعی است، آیا این در سلسله مرتبه وجودیه از آن حقیقت ذات وقتی كه می‌خواهد این وجود نشأت بگیرد و تبدیل به حَیةٌ تَسْعی بشود، سلسله مراتب ربوبی را طی كرده یا طی نكرده؟، خب می‌گوییم طی كرده، چرا طی نكند؟ دلیلش این است، اگر یك فردی فرض بكنید كه این قضیه را قبلًا ببیند، در خواب ببیند یا در مكاشفه ببیند و امثال ذلك ببیند، این دلالت بر چه می‌كند؟ دلالت بر این می‌كند كه این مسئله در عالم مثال و ملكوت و برو تا بالا صورت خارجی پیدا كرده دیگر، خیلی مسئله ساده است، خیلی مسئله ساده و قابل حل است، پس معلوم می‌شود این كاری كه حضرت موسی كرده كه تازه این از یك چوب است، حالا من چیز دیگری را می‌خواهم بگویم، این كاری كه حضرت موسی علیه السلام انجام داده این یك تاثیری در ملكوت آورده ایجاد كرده، بعد در مثال ایجاد كرده، بعد در عالم ملك كه ما داریم مشاهده می‌كنیم حَیةٌ تَسْعی، آن‌ها را كه ما نمی‌بینیم، در حالی كه آن، این عوالم را و این تنوع انواع را ـ حالا اگر اسمش را تنوع انواع بگذاریم براساس مراتب وجود ـ تنوع مراتب وجود را در عوالم سبعه كه عوالم ربوبی است صورت خارجی داده، خب آن خَرق قاعده علیت نشد، عین قاعده علیت است.

 یعنى به یك اراده مرید این عصا تبدیل به حیه مى‌شود بدون این‌كه نیاز بشود این عصا گیاهى در جنگل بشود و یكى بخوردش و یكى آن را بزاید و ... سیصد سال هم بگذرد تا یك حیه تسعى ایجاد شود! به یك طرفة العینى، به كمتر از یك ثانیه‌اى، یك حقیقت خارجیه كه همان عصا است تبدیل مى‌شود به یك حقیقت خارجى دیگر، با سیر تمام سلسله عوالم ربوبى در خارج، آن هم كه دیگر لازمان است، پس بنابراین فقط آنچه كه وجود خارجى دارد آن در زمان است، آن یك لحظه است، آن‌ها كه دیگر در زمان نیست.

 پس بنابراین اراده ولى تصرف در عالم ملكوت است، در ملكوت تصرف مى‌كند و بعد صورت خارجیه ملكى‌اش همین چیزى خواهد شد كه شما الان مشاهده مى‌كنید، این در لحظه تصرف مى‌كند، یعنى چوب را كه در ملكوت به این كیفیت هست این صورت مثالى آن را از خود ملكوت تغییر مى‌دهد. چون باز در آن‌جا طفره كه محال است، نمى‌توانیم ما بین مثال و ملكوت فاصله بیندازیم، این صورت خشبیه كه الان در این‌جا وجود دارد و آن مورد مرئى و منظر همه هست، این صورت خشبیت كه متصل است به آن اسماء كلیه در سلسله مراتب ربوبى، این صورت خشبیه را در همین سلسله تبدیل مى‌كند به صورت حیوانیت و یك حیه كه در خارج ظهور پیدا مى‌كند.

 پس تا الان این صورت، صورت خشبیه بود، و شما در آن عوالم خشب مى‌دیدید و در این‌جا هم خشب مى‌بینید. از این به بعد این صورت صورت حیوانیه است، و در آن عوالم صورت حیوان دیده مى‌شود و شما هم در این‌جا حیوان مى‌بینید.

 تلمیذ: یعنى میشود گفت مرحوم علامه طباطبایى علیت برایشان مجهول بوده و علیت را در عرض قرار داده‌اند؟

 استاد: حالا ما جسارت نمى‌كنیم، علیت در نزد ایشان علیت عرضى است و در نظر ما طولیه، بله بالاخره این هم یك نظریه است حالا و الله العالم، بهتر است بینیم این‌جا چه خبر است، این چیزى است كه به نظرما مى‌رسد.

 تلمیذ: جواب مرحوم علامه براى اسكات خصم نبوده و نخواسته‌اند علیت طولیه را مطرح بكنند؟

 استاد: نمى‌دانم دیگر، هر طورى كه قابل تأویل هست، من در جاى دیگر ندیدم به این كیفیت ایشان بیان كنند، اگر كرده‌اند شاید به این نحوه بشود تأویل كرد، اگر بوده، نمی‌دانم، من اطلاع ندارم.

 تلمیذ: لازم نیست در اینجا ولى الهى قوانین عالم ماده را هم رعایت بكند؟ چون طبق فرمایشى كه فرمودید مى‌سازد به این كه قوانین عالم طبیعت راهم رعایت بكند، بدون این كه آنها را به هم بزند.

 استاد: به هم بزند چه اشكال دارد؟

 تلمیذ: از آن طرف اقتضاى اولیاء الهى این است كه این قوانین همه عوالم را رعایت كنند؟

 استاد: كى گفته؟ نه به هم نزده، همان‌طورى كه این عوالم خلق شده همان‌طور هم ولى الهى به همان كیفیت انجام مى‌دهد، به هم نمى‌زند. ببینید به هم زدن معنایش این است كه یك مسئله‌اى خارج از اراده و رضا و اقتضاى پروردگار و مشیت او در این‌جا تحقق پیدا بكند، آن هم كه این نیست، مسئله این نیست، نظام سر جایش است، هزارجور مسئله دارد.

 براى تحقق یك شیء لازم نیست كه آن یك صورت داشته باشد، شما سرتان درد مى‌گیرد هم مى‌توانید استامینوفن بخورید خوب شوید، هم مى‌توانید آسپرین و امثال ذلك بخورید، هم مى‌توانید جوشانده و چیزهاى قدیمى ـ كه خدا نصیب كسى نكند ـ بخورید، همه جور هست، هم مى‌توانید كه بروید در منزل وقتى خدا نیاورد آن روزى كه دعوایتان بشود با كفگیر و ملاغه چنان بر فرقتان بكوبند، كه چرا دیر آمدى؟ چرا زود آمدى؟ چرا با خودت ماست و نمى‌دانم چه نیاوردى، كه دیگر سردرد را فراموش كنید.

 همه جور راه هست، براى فراموش كردن سردرد این هم هست، یك راه دیگر هم وجود دارد كه یك كسى مى‌آید دست مى‌گذارد روى سر شما یك حمد می‌خواند و سردردتان خوب می‌شود، دیگر خرق عالم نشده، خرق نظام نشده، آن یك طور، این یك طور، آن یك طور.

 مى‌گویند ناصر الدین شاه رفته بوده جایى و كك آمده افتاده بوده به شلوارش و خلاصه پدرش را درآورده و نگذاشته بخوابد و خلاصه همه چیز تعطیل شده بود، خلاصه یكى دو روز مى‌گذرد، شكایت مى‌كند كه آقا این شهرستانك شما كك دارد، و این كك خلاصه زندگى را بر ما تلخ كرده و عیش ما را مُنقَّص كرده. پیرمردى آوردند و گفت كه یك پودر سفیدى به شما مى‌دهم هر وقت این كك را دیدید این پودر را بگیرید بریزید در چشمش تا كور مى شود. گفت خب اگر ببینیم او را مى‌كشیم، پیرمرد گفت آن هم مى‌شود! این هم مى‌شود!

 این‌ها همه نظام، نظام عالم است.

 این را من مى‌خواستم مطرح كنم كه ما بعضى از افعال اولیا را مى‌بینیم كه یك جنبه مادى دارند، مثلا فرض كنید كه مرده را زنده مى‌كنند، خب مرده یك جنبه مادى دارد، یك مرده‌اى است فرض كنید كه حالا استخوان شده است یا فرض كنید كه تراب است، یا فرض كنید كه بدنش [هنوز سالم‌] است یا یك حیوانى است كه زنده مى‌كنند، این‌ها در داستان حضرت عیسى هم كه در قرآن هست این جنبه مادى را دارد. ... إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي المائدة، ١١٠ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِی یعنى یك سابقه زمانى براى این مسئله هست، وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ.

 ولى بعضى اصلًا وجود خارجى ندارد، موتى وجود ندارد، پرنده و طیرى وجود ندارد وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي المائدة، ١١٠، و این همه‌اش باذنى هست در این‌جا، خب در این‌جا باز این یك جنبه مادى دارد، آن نفخ، جنبه مادى ندارد آن نفخ، نفخه ربوبى است و آن نفخه، نفخه تجردى است، ولى طینش كه ماده است، آن طین از روى زمین برمى‌دارد و خاك قاطی می‌كند و گل‌بازی و ... ـ درطفولیت خانه درست می‌كردیم با گل، آخر هم یك لگد می‌زدیم و خانه را خراب می‌كردیم ـ مثل این موم‌های مجسمه‌سازی. حضرت عیسی خاك را برمی‌داشت تبدیل به گل می‌كرد فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي‌، این هم جنبه مادی دارد. امّا سؤال من این است، امام رضا علیه السلام یا در آن واقعه كه موسی بن جعفر ـ برای هر دو هست، هم راجع به موسی بن جعفر و هم راجع به امام رضا ـ آن صورت را تبدیل به شیر كردند، این‌كه دیگر جنبه مادی ندارد، این ماده از كجا آمد؟ درباره این فكر كرده‌اید؟ از كجای این كره خاكی این ماده آمد؟ حضرت از آن حیاط پشتی یك تكه خاك برداشتند بدون این‌كه ما ببینیم؟ از كجای عالم است؟ اگر به حضرت بگوییم از كجا این كار را كردید؟ آیا خاكی از جایی برداشتید و تبدیل به یك نره شیر سیصد كیلویی كه فردا یك حمله كرد طرف رفت پی كارش می‌خواست برود سراغ مأمون، حضرت فرمودند بشین بابا همین یكی بس است، غذای امروزت بود. حالا بعد ببینیم این چه كار می‌كند.[[2]](#footnote-2) این سیصد كیلو وزن از كجا آمد؟ این اشكال كه شما كردید الان روشن می‌شود.

 تلمیذ: این مادّه كجا رفت كه شیر خورد؟

 استاد: شما رفتید سراغ بعد، هنوز اولش است و آن هم یك مسئله دیگر است.

 على كل حال، خب حالا این سیصد كیلو بالاخره سیصد كیلو وزن است دیگر روى هوا كه نیست، یا حضرت موسی، خب این چوبى كه هست، یك چوب اینقدرى است دیگر خب وزنش چقدر است؟ نیم كیلو، حالا فوقش یك كیلو، خیلى چوب گردن كلفتى باشد كه از عهده گرگ هم بربیاید، حیة تسعى كه حضرت موسی گذاشت و دررفت، آن كسی [حضرت موسی‌] كه یك مشت زد و خواباندش روی زمین [و طرف را كشت‌]، این مار چه بوده كه این موسی دررفته! این اصلًا باید یك حیه صد كیلویی بوده كه خلاصه همه را ترسانیده باشد.

 این وزن از كجا آمد؟ حضرت موسى از كجا خاك برداشت؟ بالاخره ماده دیگر، بالاخره یك خاكى از این‌جا بردارد، سنگى بردارد، هر چه، آب، سنگ، خاك، درخت، برگ، سبزه، در حالتى كه كارى نكرد همین‌جا ایستاده، حى و حاضر، هیچ كار هم نكرده، یك دفعه عصا را، این جورى مى‌اندازد و مى‌شود حیه تسعى، این عصایى كه یك كیلو وزنش بود مى‌شود صد و پنجاه كیلو كه همه را مى‌بلعد و كارهاى سحره را باطل مى‌كند.

 یا آن جریان امام رضا علیه السلام كه ترتیب آن مرتیكه را داد، خب این یك شیر سیصد كیلویى این وسط، حضرت اشاره به عكس پرده مى‌كنند، عكس كه ماده نیست، عكس یك عكس است پرده سر جایش است، پرده تبدیل به شیر نشد، عكسى كه در آن‌جا بود، عكس كه مجرد است، عكس كه ماده نیست، حالا شما رنگش را هم بخواهید بگویید رنگش یك گرم هم نمى‌شود، این سیصد كیلو از كجا آمد؟ از كجا آمد؟ این چیست؟ آن اراده ولى است، آن اراده ولى كه وقتى آن نوعیه حقیقت اسدیت را، حقیقت اسُودیت را وقتى مى‌آورد پایین، و نزول مى‌دهد و مى‌آورد در ملكوت و مى‌برد در مثال و یك چرخ مى‌زند مى‌آورد در این جا، آن حقیقت مى‌آید ماده ایجاد مى‌كند، حالا ربط بین عالم حادث و قدیم را فهمیدید؟ تمام ربط حادث و قدیم همین است.

 وقتى كه آن اراده ولى، آن مجرد مى‌خواهد بیاید یك اسد، یك شیر ایجاد كند، یك حى تسعى ایجاد كند، یك طیر ایجاد كند، یك بشر ایجاد كند، یك بشر حتى ایجاد بكند، كه در قضیه حضرت مریم و حضرت عیسى قضیه این طورى بود دیگر، حضرت مریم كه شوهر نكرده بود، ازدواج نكرده بود، در حالتی كه حضرت عیسی به عنوان یك انسان و به عنوان یك بشر خلق می‌شود، از كجا آمد؟ این از كجا؟ از كجا این قضیه، آره امروزی‌ها آمدند یك چیزهایی می‌گویند كه خود زن هم می‌تواند بچه بزاید و این حرف ها حالا آن چیزها یك چیزهای دیگر دارد، می‌گویند آن هم یك احتمال است، آن هم یك قضیه است، بالاخره هر چه بوده قضیه غیرعادی بوده، مسئله غیرعادی بوده.

 حالا این از كجا؟ این همان است، یعنى ما در ماده‌اى كه در خارج است فقط دنبال سلسله عرضیه داریم مى‌گردیم، این قبلش چه بوده؟ آن قبلش چه بوده؟ قبلش این بوده، قبلش گاز بوده، قبلش نور بوده، قبلش نمى‌دانم چه بوده، فقط همین طور هى داریم مى‌رویم آن طرف. خیلى خب آن چه بوده، بالاخره به یك جایى باید برسیم كه ماده تبدیل به غیر ماده بشود دیگر، حالا هر چه هست برویم عقب، خب چرا برویم عقب همین جا ایستادیم سر جایمان، بدون این‌كه برویم عقب عقب عقب كه كله‌مان بخورد به دیوار از پشت بام بیفتیم، همین‌جا قشنگ سرپا مى‌ایستیم و بعد آن اراده ولى را یا هر كسى كه هست، اراده خدا، اراده ولى، اراده رسول، اراده عقل اوّل، اراده عقل فعال، آن صادر اوّل، هر چه اسمش را بخواهید بگذارید، خود او مى‌آید و این سلسله مراتب در وجود خارجى را تحقق مى‌دهد.

 پس بنابراین در این‌جا قاعده علیت خرق نشده، قاعده علیت سر جایش است، این عالم چطور خلق شد؟ همان كار را دارد ولى انجام مى‌دهد، به یك اراده، به یك اراده كل نظام عالم تحقق پیدا كرد حالا در این تحقق خودش شروع مى‌كند به چرخیدن و گردش كردن و انواع تبدل پیدا مى‌كند و این عناصر كذایى مندلیف كه نمى‌دانم صد و بیست و خرده‌اى عنصر هستند همین‌طورى تولید مى‌شوند و با هم دیگر ختم می‌شوند و مزج می‌شوند، ولی همه این‌ها به دفعة الواحده است، به یك اراده، به یك اراده این سلسله همه انجام می‌شود یعنی به یك ثانیه. خب همین كار را امام رضا كرد، امام رضا به یك ثانیه آن جنبه ملكوتی اسُودیت و مجرد را تبدیل به یك اسد خارجی می‌كند و به این كارهایی كه انجام می‌دهد، هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد.

 حالا مسئله‌اى كه در این‌جا پیش مى‌آید، این مرتیكه هشتاد كیلویى كه در شكم شیر رفت این چه شد؟ حالا حضرت كه این شیر را چسباند دوباره به آن پرده، آن شد پرده، پس شیر كو؟ یارو كو؟ این جنبه ملكیت را حضرت تبدیل به جنبه مثالى كرد و در عالم مثال نگاهش داشت، خب مرد كه قیامت و حشر و نشر و فلان دارد دیگر، لذا اصلًا این مرد را بروید پیدا بكنید، بالاخره نكیر و منكر و قبر و حساب و كتاب دارد یا ندارد؟ خب كو؟ كجا دفنش كرد حضرت؟ در كدام جزیره؟ كدام قاره؟ توى كدام دریا؟ هیچ، دفن نكرده، كارى نكرده، خب رفت پرده شد، شیر و یارو روى هم رفته اگر آن شیر تبدیل به صدكیلو شد حالا سیصد و هشتاد كیلو شد! چون همین كه به پرده هست دوباره، همین شد، آن وزن و ماده چه شد؟ آن رفت در مثال، الان در مثال، هم آن شیر وجود دارد و هم آن مرد وجود دارد، هم حساب و كتاب و نكیر و منكرش بوده، هم مسائل حشر و نشر و قیامت و همه چیزش به حال خودش باقى مى‌ماند، این تبدل ماده به این كیفیت هست.

 تلمیذ: این خلع و لبسى كه حكما مى‌گویند و بر اساس آن ماده را اثبات مى‌كنند و مى‌گویند كه ماده یك صورتى دارد، كه این را خلع مى‌كند و صورت دیگرى را مى‌گیرد و از این راه ماده را اثبات مى‌كنند، طبق عادتى كه فرمودید این یك عادت عرفى بوده كه ظاهر شده برایشان، كه ماده این‌طور بوجود مى‌آید.

 استاد: بله، واقعیتش هم دقیق‌تر از این نیست.

 تلمیذ: طبق فرمایش مرحوم علامه كه بحث اعجاز را این طور تفسیر كرده‌اند چون حركت جوهری را یك اصل ثابت می‌دانستند.

 استاد: بله دیگر با حركت جوهرى هم ارتباط پیدا مى‌كند دیگر، اصلًا ما كه حركت جوهرى را به یك نحو دیگرى قبول داریم، نه این‌كه قبول نداریم بلكه با یك توجیه، ما ظهورهاى متفاوت، استمرار ظهورهاى متفاوت را به نظر مى‌رسد، وحركت جوهرى به این كیفیت را نه، قبول نداریم.

 تلمیذ: طبق استدلالى كه فرمودید دیگر ماده‌اى نداریم.

 استاد: بله، به همین جاها هم مى‌رسیم، ماده‌اى اصلا نداریم، هر چه هست نر است! (مزاح) مگر خدا اوّل حضرت آدم را خلق نكرد؟ از حضرت آدم، حوا را درست كرد، نه این‌كه از اوّل دو تا درست كند. اصلش برمى‌گردد به یكى دیگر.

 استاد: علاوه بر آن مسئله دیگر كه در میان است این است، كه این شبهه براى بنده پیدا شده، خدا وقتى كه آدم را خلق كرد به ملائكه گفت سجده كنید نه وقتى كه حوا را خلق كرد، در این‌جا حضرت حوا كجاى قضیه است، یعنى جایگاهش كجاست؟ پس ملائكه بر حوا سجده نكردند؟

 تلمیذ: ضلع چپ حضرت آدم است.

 استاد: یعنى حضرت آدم این‌قدر گنده بوده كه حضرت حوا ضلع چپش بود؟ نه، یك قدرى قضیه براى بنده مشكل است! تازه این شبهه مدتى است در ذهن ماست كه در این آیه وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ البقرة، ٣٤ ندارد اسجدو لآدم و حوا، خب در این جهت باید فكر كنیم شاید هم وقتى گفته سجده بكنید حوا داخل در آدم بوده دیگر، در واقع به هر دوى آن‌ها سجده شده.

 تلمیذ: دارد كه ... خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها ... النساء، ١ و الأعراف، ١٨٩ و الزمر، ٦

 استاد: بله دیگر، من هم همین را می‌گویم. این مسئله‌ای است كه خلاصه میزان و معیار و ملاك آدم بوده یا حوا بوده یا آدم و حوا بودند خلاصه این جای یك تحقیقی دارد.

 تلمیذ: پس تمام آثارى كه درباره ماده مى‌بینیم باید بگوییم این آثار صورت است؟

 استاد: ببینید ماده به این كیفیت كه مى‌گوییم ماده، خب ماده هست، ولى بحث بر سر برداشت ما از ماده است، كه ماده چیست، نه این‌كه ماده نیست، چون مناقشه كه در تسمیه نیست. شما اسم این را ماده نمى‌گذارید چه مى‌گذارید؟ خب یك چیز دیگر باید بگذارید، خب حالا اسم این را ماده از مد، چون داراى كشش هست، و این هم براساس فهم و محاوره و ارتباط است كه جریان خارج است، ولى صحبت در این است كه در یك دقت فلسفى، این افتراقى كه قائل شده‌اند بین ماده و صورت، این را ما مى‌خواهیم بگوییم كه این افتراق وجود ندارد، نه این‌كه اصلش نیست، خب بالاخره هست، ماده هست، ولى آن جهتى كه افتراق هست، این است كه ما صورت نازله حقیقت مجرده اسمش را ماده مى‌گذاریم، یعنى فهم ما از ماده باید تغییر كند، حالا اسم را برداریم یك چیز دیگر بگذاریم. تسمیه كه ایراد ندارد.

 اللهمَّ صلِّ عَلى محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. تفسيرالميزان ج ١، ص ٧٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. معادشناسى ج ١، ص ٢٢٨. [↑](#footnote-ref-2)